

درس دویست و هشتاد و دوم: صوت ۲۹۴

کیفیت انشاء و جعل حکم در مقام انشاء و کیفیت
تنجّز در مقام امثال

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

در جلسه قبل راجع به مسئله اقتران حکمین
متمثلین یک مطلب باقی ماند که فراموش کردم در
تتمه بحث این مسئله را بگویم و آن مسئله راجع به
کیفیت انشاء و جعل حکم در مقام انشاء و کیفیت
تنجّز در مقام امثال است. احکام الهی دو مرتبه دارند
- البته برای اینها سه مرتبه یا چهار مرتبه در نظر
می گیرند - که منظور ما از دو مرتبه یکی مرتبه آمریت
و دیگر مرتبه مأموریت یعنی مرتبه تکلیف است. از
این باب من دو مرتبه عرض کردم والاّ سه مرتبه یا
چهار مرتبه دارند بنا بر اختلاف مبنا که خیلی مهم هم
نیست.

ذو مراتب بودن احکام الهی

یک مرتبه، مرتبه جعل است یعنی حکم در مقام
انشاء جعل می شود. این جعل حکم در مقام انشاء
اختصاصی به زمانی بودن و زمانه ندارد. زیرا عالم
جعل و عالم انشاء عالم ثابت است و تقدّم و تأخّر در

آنجا معنا ندارد که من باب مثال در یک زمان ابتدا وجوب صلات جعل بشود و در مدت بعد یا تاریخ بعد وجوب صوم جعل شود و در تاریخ بعد حرمت خمر جعل بشود بلکه در مقام تشریع به طور کلی جعل این احکام مشمول زمان؛ سبق و تقدّم و تأخّر نیست.

بله، از نقطه نظر ابلاغ که شرط برای تنجّز است یا شرط برای فعلیّت است، این تقدّم و تأخّر معنا دارد به خاطر اینکه احکام شرع همه متدرج البلاغ هستند و مشمول تدریج هستند. در مکه وجوب صلات آمد، در مدینه حرمت خمر آمد و سالیان سال مسلمین شرب خمر می کردند در حالی که این مسئله در آنجا به این کیفیت بوده است.

حتی اهل تسنن هم یک روایت راجع به شرب خمر امیرالمؤمنین - نعوذُ بالله - نقل می کنند که حضرت با عبدالرحمن بن عوف و عثمان باهم بودند و ظاهراً این سه نفر شرب خمر کرده بودند و بعد وقت نماز آمد و شأن نزول آیه ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ ﴿١﴾ راجع به این سه نفر است که من جمله از آنها امیرالمؤمنین است. این روایتی است که اهل تسنن نقل می‌کند.^۲ من هم شنیده‌ام که این آقای فضل الله در کتاب تفسیرش این روایت را نقل کرده است گرچه می‌گویند که در نسخه بعد یا در همان نسخه این مطلب و این مسئله را [حذف] کرده‌اند، ایشان از اهل تسنن نقل کرده است.^۳ این آیه شرب خمر یا حرمت زنا در مدینه آمده است. حالا نمی‌دانم ایشان راجع به زنا از امیرالمؤمنین هم چیزی نقل کرده است یا نکرده است، مثل اینکه ایشان خیلی خوب تتبع می‌کند و روی این قسمت‌ها خیلی عنایت خاصی دارند!

این مرتبه که از آن تعبیر به مرتبه علل تنجز یا علل فعلیت می‌شود در او تقدّم و تأخّر معنا دارد ولی نسبت به اصل جعل در مقام انشاء این تقدّم و تأخّر

۱. سوره نساء (۴) آیه ۴۳.

ترجمه: «ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی به نماز نیایید.» (محقق)

۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۳۸.

۳. تفسیر من وحی القرآن، سید محمد حسین فضل الله، ج ۷، ص ۲۷۵.

اصلاً معنا ندارد بنابراین وقتی که حکمی جعل بشود
من باب مثال راجع به حرمت اتیان یا حرمت تناول
نجس، این قضیه در تقدّم و تأخّر علل موجبۀ برای
تنجّز دیگر دخالت نمی‌کند. اجتناب از نجس واجب
است حالا چه این اجتناب در امروز اتفاق بیفتد و
مبتلا به امروز باشد یا ابتلاء در اسبوع بعد باشد یا در
اسباع بعد باشد، از نقطه نظر حکم جعلی و حکم
انشائی در مقام انشاء هیچ تفاوت و اختلافی نیست.
بله! ممکن است یک حکم در مقام تنجّز زود
بلاغ بشود و حکم دیگر دیرتر ابلاغ بشود، این در
مقام تنجّز اختلاف رتبه از نقطه نظر تقدّم و تأخّر
زمانی صادق است ولی از نقطه نظر جعل این مسئله
صادق نیست.

نزول اسماء کلیه الهی در مرتبه تشریع

حالا بحثی که راجع به امتناع اجتماع حکمین
مثلین است، ما باید این مطلب را در مقام تنجّز یا در
مقام انشاء لحاظ کنیم؟! در مقام انشاء معنا ندارد
فرض کنید که شارع اجتناب از خمر یا اجتناب از
تنجّس را واجب کرده است، در همان ظرف اجتناب

از خمر یا اجتناب از تنجّس، اجتناب از غضب را هم واجب کرده است. در همان ظرف یعنی در همان مرتبه که مرتبهٔ جعل است احتراز از اضرار را هم واجب کرده است در آن واحد؛ نه مقصود آن زمانی است چون مرتبهٔ جعل مافوق زمان است، عالم جعل و عالم تشریع مشمول قاعدهٔ زمان نیست بلکه در عالم ملکوت و احکام صادره از مراتب اسماء و صفات کلیه الهی است یعنی تشریع به مقتضای تکوین، مرتبهٔ نزول اسم رحمت و اسم قهاریت و اسم ربّیت و صفت ربّیت که جنبهٔ تربیت و تکاملی انسان را دارد از این اسماء و صفات کلیه است که تشریع از اینها تنازل پیدا می‌کند. به مقتضای جنبهٔ ربّیت است که احکام و تکالیف نسبت به بندگان وجود پیدا می‌کند، به مقتضای جنبهٔ رحمانیت و عطوفت است که احکام مربوط به انفاق، صدقه، صله رحم و امثال ذلک وجود پیدا می‌کنند. به مقتضای آن اسماء کلیهٔ جمالیه است که حکم به وجوب صلات و حکم وجوب صُوم و ضیافت الله و نزول انوار بر مُصلّی در هنگام صلات تنازل پیدا می‌کنند.

بنابراین در مرتبهٔ تشریع، نزول اسماء کلیهٔ الهی است همان‌طور که نزول اسماء کلیهٔ الهی در مرتبهٔ تکوین مقتضی تعینات خارجی است لذا ما می‌گوییم که تشریع باید عیناً مطابق با تکوین باشد، یعنی این دو قضیه منطبق بر هم باشند، نظام عالم تکوین که نزول اسماء و صفات کلیه الهی است، نظام تشریع هم باید منطبق بر نظام تکوین باشد فلذا اگر شارع انسان را به یک تکلیفی امر کند که از نقطه نظر سعه و از نقطه نظر تحمل مافوق تحمل مکلف باشد در اینجا این تکلیف لغو خواهد بود چون این تشریع منطبق و مطبّق بر نظام تکوین نیست.

انطباق مسئلهٔ تشریع با عالم تکوین یک

اصل مهم در استنباط

این یک مسئلهٔ خیلی مهمی است؛ این یک اصل فقهی و یک مبناي فقهی است که بسیاری از اشکالات فقهی به واسطهٔ این مبنا حل می‌شود و اگر ما از این نقطه نظر روی این مسئله کار کنیم به یک نتایج بسیار عالی می‌رسیم؛ یعنی یکی از اصول استنباطی ما را انطباق مسئلهٔ تشریع با عالم تکوین تشکیل می‌دهد، این یک اصل مهم در استنباط است.

فرق بین حال کدورت و قبض

اگر شما عملی را انجام بدهید که در آن عمل احساس کدورت کنید قطعاً این عمل مُمضای شارع نیست زیرا مبنای شارع بر نورانیت، بر انبساط، بر سعه و بر اهتداء است. احساس کدورت و ظلمت نیست. احساس قبض یک مسئله دیگری است که ممکن است برای انسان حاصل بشود اما اگر شخصی تشخیص بین قبض و بین ظلمت و کدورت را بدهد و برای او این دو مطلب کاملاً متفاوت باشد باید قطعاً دنبال این مسئله برود که علت و سبب برای این کدورت و ظلمت نفسانی چه بوده است؟ می تواند از اینجا پی ببرد به اینکه این حکم و این تکلیف قطعاً مورد رضای شارع نیست. حالا آن عدم ممضائیت و رضا یا به مرتبه حرمت می رسد یا به مرتبه کراهت می رسد، که آن یک راه خاص به خودش را دارد. این انطباق نظام تشریع و تکوین، نزول اسماء کلیه الهی است و جمع بین صفات و آن اسماء است.

حالا در زمان واحد یعنی در مرتبه واحد نه زمان، تمام احکام همه مجعول هستند. هر حکمی که در آن مرتبه مجعول باشد یک مابایزای در عالم خارج

قطعاً باید داشته باشد یعنی فرض کنید وقتی که حکم احتراز از خمر مجعول است، این احتراز از خمر در اینجا به واسطه آن جنبه مکدریت و مظلّمیتی که دارد در کنار او ممکن است مسئله احتراز از خمر **بما هو مُضرّ و بما أنّه مضرّ** مطرح باشد و یک امر واحد و تعین خارج مصداق برای دو قضیه طبیعت کلیه قرار بگیرد و این اشکالی ندارد؛ **الخمرُ حرامّ من حیث إنّّه مکدر و الخمرُ حرامّ من حیث أنّه مضرّ للبدن** یا فرض کنید که **الغصبُ حرامّ من حیث إنّّه تعدّ بحقوقِ الناس** و از طرف دیگر من باب مثال این شیئی که الآن در اینجا هست واجب الاحتراز هست و **أنّه حرامّ من حیث أنّه نجسّ**؛ شخصی یک چیز متنجّسی دارد، یک مایع متنجّسی دارد و می خواهد این را به یک مصرفی برساند یا مصرف مفیدی برساند مثل الكل که یک مصرف مفیدی دارد، حالا شما بیایید این الكل را از یک منزل غصب کنید و ببرید و بعد هم تناول بفرمایید، این الكل از دو جهت منهی شارع است، یکی از نظر اینکه حرمت بر مسکریّت تعلق گرفته است و از یک طرف دیگر اینکه غصب است.

اگر انسان خمر را در منزل یک مسلمان ببیند شرعاً می‌تواند آن را از بین ببرد اما در منزل یهودی و نصاری نمی‌تواند انجام بدهد. اگر در منزل مسلمان باشد هدم و اهلاک او جایز است مثلاً شما منزل یکی از دوستانتان می‌روید، می‌بینید که بالأخره این در آنجا هست دیگر، حالا تفاوت می‌کند دوست داریم تا دوست، منظور من دوست سلوکی نیست او که شرب خمر نمی‌کند، بالأخره دوستان دیگر علی‌کلّ حال! مثلاً در آنجا شاید یک خمری باشد، کسی امانت گذاشته باشد، شما می‌توانید او را اهلاک کنید!

تلمیذ: وجوب دارد یا نه؟

استاد: وجوب ندارد بلکه جواز دارد. فقها فتوا به جواز می‌دهند، مرحوم علامه هم در تبصره فتوا به جواز می‌دهد.^۱

از نظر دیگر مسئله مسئله غصبت است و غصبت الآن با این قضیه باهم توأم شده‌اند و یک امر خارج مصداق برای دو جهت قرار گرفته است فلهذا

۱. تبصرة المتعلمين، ص ۱۱۲.

دو اثر متفاوت بر این جعل بر انسان تعلق می‌گیرد
 اگر من باب مثال این الکلی را کسی بخورد و غضب
 هم باشد، از نقطه نظری که این مُسکر است او را حد
 می‌زنند، از نقطه نظری که غضب است باید پولش را
 به آن شخص مالک بپردازد؛ یعنی دو عقوبت و دو
 تبعه نسبت به این قرار می‌گیرد. حالا اگر سه تا حکم
 در این مسئله بود جمع بین سه حکم بود؛ فرض کنید
 که اگر نذر هم کرده بود چنانچه چیزی که مضر برای
 بدن اوست اگر تناول کند باید فلان مبلغ به فقیر
 بدهد و این الکلی قطعاً مضر است بنابراین باید هم
 حد بخورد و هم پول الکلی را به آن شخص بدهند و
 هم باید کفاره بدهد چون خلاف نذر در اینجا عمل
 شده است.

عدم دخالت تقدّم و تأخّر زمانی در مقام

جعل

ببینید در اینجا احکام متمائل و احکام متوافقین
 نیست بلکه هر کدام از اینها حکم خاص به خودش
 را دارند گرچه از نقطه نظر مصداق خارجی مصداق
 واحد است، از نقطه نظر خمر مصداق برای جعل
 حرمت است، از نقطه نظر غضب مصداق برای

حرمت غضب است، از نقطه نظر اضرار مصداق برای اضرار است، از نقطه نظر خُلف نذر مصداق برای حرمت خلف نذر است و **هَلِّم جَرّاً**، این به مقام جعل مربوط می شود؛ پس در مقام جعل چون تقدّم و تأخّر زمانی در آنجا راه ندارد از این نقطه نظر این مسئله سبقت سَبَق علم تفصیلی بر علم اجمالی و یا علم اجمالی بر علم تفصیلی در این موارد در اینجا معنایی نمی تواند داشته باشد و این به مقام جعل مربوط می شود.

دخالت تقدّم و تأخّر زمانی در سلسله علل

فعلیت و علل تنجّز

حالا در مقام علم می آییم که مقام، مقام اثبات و مقام تنجّز است همان طوری که در ابلاغ، تقدّم و تأخّر از علل تنجّز دخالت دارد، علم مکلف به موضوع یا علم مکلف به حکم در سلسله علل فعلیت و علل تنجّز قطعاً دخالت دارد؛ اینجا مسئله تقدّم و تأخّر پیش می آید که من باب مثال در اینجا مکلف به حکم خمریت عالم است اما عالم به موضوع نیست مثلاً یک خمری هست او خیال می کند ماء است و این را تناول می کند. یا عالم به موضوع است ولی عالم بر

حرمت نیست، فرض کنید عالم است که بگوید: **أَنَّهُ**
خمرٌ اما می گوید که الحمدلله فعلاً که حکم به خمر
نیامده است و فعلاً بالا می کشیم!

نقاط بسیار سیاه و تاریک بهایی ها

این قضیه را گفتم که مخدرهای در بین فترت
نسخ شریعت محمدی و ابتداء شرع حضرت علی
محمد باب واقع شده بود، گفت که شریعت محمدی
که نسخ شده است و حضرت نقطهٔ اولیٰ هم شریعت
جدید نیاورده اند پس یا علی مدد! آقای ... قضیه را
خدمتتان عرض کرده ام یا نه؟ حضور ذهن ندارید؟!
عجب! نمی شود، این قضیه اتفاقاً از نقاط بسیار سیاه
و تاریک بهایی ها و اینهاست. دیگر اصلاً می گویند
که این قضیه را باید فراموش کرد؛ حمام گرگان؛ بین
راه گرگان و گنبد قره العین داشته می آمده است، از
همان راه مشهد به طرف تهران می آمده است، در آنجا
در گرداب می گویند که قضیهٔ آن حمام گرداب را
اصلاً باید فراموش کنید. بله ایشان در کتاب نوشته
است که شادان و خندان وارد حمام مردانه شدند و
بشارت دادند که حضرت نقطهٔ اولیٰ شریعت

محمديه را نسخ فرمودند و هنوز شريعت جديد هم
 نياورده‌اند پس يا علي! چهل نفر اندر آن حمام به نوا
 رسيدند! عين عبارت را من نقل مي‌كنم. در كتاب
 فلسفه نيكو، آنجا تاريخ بهايي را كه مي‌گويد
 خواندم.^۱ ما يك وقت خيلي از اين كتاب‌ها را هم
 مي‌خوانديم و هم داشتيم. كتاب ايقان و اين چيزها
 را هم داشتيم، الان هم دارم و ما همه را مطالعه
 كرديم. يك چرت و پرت‌هايي در اين كتاب‌ها
 هست، واقعاً چيزهايي عجيب غريبي هست! امان از
 حماقت اين مردم كه نمي‌فهمند كه اين احمق الان با
 اين عمامه دارد اين حكم را مي‌گويد. آخر كمی فكر
 كنيد آخر اين هم حكم است!

علامه حلي وقتي كه پيش آن بایسنقر سلطان
 مغول يك صلات بر طريقه و فتواي اين مذاهب
 اربعه خواند، اصلاً نفس خواندن صلات كفایت کرد
 كه اين مذهب چيست. تمام دست و پايش را به
 قاذورات و اين چيزها نجس كرد و متلبس كرد و الله
 اكبر گفت و ﴿مُدَّهَا مَتَانِ﴾^۲ گفت و گفت كه

۱. فلسفه نيكو، ج ۲، ص ۲۰.

۲. سوره الرحمن (۵۵) آيه ۶۴. معاد شناسي، ج ۱۰، ص ۱۸۴:

کافی است بعد یک پشتک زد، پایین رفت و بعد هم در آخر نماز به جای **السَّلامَ علیکم** یک ضربه‌ای از خود خارج کرد! آماده داشته است! آن افراد اهل تسنن [حاضر در مجلس] اصلاً اعتراض کردند که آقا دارد به اهل تسنن اهانت می‌کند و علامه حلی رفت کتاب‌های آنها را آورد که طبق فتوای ابوحنیفه تلبس به نجاسات اشکال ندارد، گفتن یک آیه ﴿مُدَّهَا مَّتَانٍ﴾ اشکال ندارد، به جای **السَّلام**

علیکم با مسائل دیگر خروج از صلات حاصل می‌شود و همه درست است! گفت که من هم همه را باهم جمع کردم! از ابوحنیفه این را گرفتم. گفت که مالک بنگ را حلال کرده است، احمد فلان کرده است، آن یکی لواط را فلان کرده است، آن یکی زنا را فلان کرده است، بعد آخرش دارد که بنگ و می می‌خور و می‌باش شاد، که شریعت ز این چهار امام گشت تمام! آن بنگ و آن هم لواط و آن نمی‌دانم زنا و زنا هم همین‌طور، ابوحنیفه گفته است این فتوای

«برگ‌های درختان این دو بهشت، از شدت طراوت و سبزی، رنگشان به سیاهی و پُررنگی می‌زند.»

ابوحنیفه است!

آنوقت وقتی که حکم دست اینها بیفتد اینها
اینطور می‌کنند و آقای مطهری هم می‌فرمایند که
ابوحنیفه از مفاخر اسلام است!^۱ دستان درد نکند!
این آقای که آمد گفت:

خَالَفْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ فِي كُلِّ حُكْمٍ وَ لَمْ أَدْرِ أَنَّهُ يَغْمُضُ عَيْنَيْهِ فِي
السُّجُودِ أَوْ يَفْتَحُهُمَا، فَفَتَحْتُ وَاحِدَةً وَ غَمَضْتُ أُخْرَى.^۲

این عین عبارت ابوحنیفه است! آنوقت آقای
مطهری می‌گویند که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است!
چرا؟! به‌خاطر اینکه با منصور دوانیقی درافتاده
است. جناب آقای مطهری شما که یک عالم اسلام
هستید، خوارج هم با معاویه و با سایر آنها درافتادند،
شما که خودتان می‌گویید که خوارج و معاویه حکم
دو طرف یک قیچی را دارند چطور آنوقت راجع به
این آدم کثافتی که بنای شرع خودش را بر مخالفت
با امام صادق علیه‌السلام قرار داده است شما یک
هم‌چنین تعبیری می‌آورید؟! چون در زندان رفت و
در زندان هم به درک رفت و مرد! به جهنم که مرد،

^۱ . اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۰۴.

^۲ . قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ فرائد الأصول، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مفتاح
الکرامه، ج ۹، ص ۶۳۸.

این همه ما آدم احمق داریم، این همه آدم بی دین داریم، اینها به خاطر مطامعشان زندانی شدند. آیا این زندانی که رفته است به خاطر مقابله با ظلم رفته است یا به خاطر هوای نفس و به خاطر خصوصیات و مسائل دیگر رفته است؟! تو [ابوحنیفه] یک عمر به امام صادق ظلم کردی! شما که آن موقع نبودید از جناب ابوحنیفه پرسید که برای چه دارید دفاع می کنید! اگر شما در مقابل حق می خواهید دفاع کنید چرا آمدید با امام صادق در افتادید؟! چرا در مقابل امام صادق مکتب باز کردید؟! تو با مخالفت با امام صادق شریعت پیغمبر را انکار کردی حالا با منصور دوانیقی در افتادی به خاطر هر چه چیزی باشد چه ارزشی دارد؟! حالا یا پولش را نمی داده یا با او سر لج افتاده است و بالأخره او هم او را در زندان انداخته است. بعد وقتی که ما از نفس خبر نداریم که این زندان به خاطر چه چیزی انجام گرفته است، چرا باید این حرف را بزنیم؟! مفاخر اسلام چیست؟!

مسئله علم مکلف

مسئله دیگری که در اینجا هست مسئله علم

مكلف است؛ در مسئله علم مكلف آن علم در نقطه سلسله علل برای تنجّز و برای فعلیت قرار می گیرد. در اینجا تقدّم و تأخّر هست اما در اینجا این تقدّم و تأخّر - به همان ادله‌ای که قبلاً عرض کردیم - باز موجب اجتماع حکمین مثلین نمی شود.

فقط تنها مطلبی که در اینجا می توانیم بگوییم این است که چنانچه علم در سلسله علل طولیه برای تنجّز فعلیت باشد، اگر حکمی در مورد یک نجاست که در این إناء قرار بگیرد - نه در مورد سایر انواع حکم مانند غصب، اضرار، خلف نذر و سایر موارد - در آن حکم مماثل یعنی نجاست در اینجا می توانیم بگوییم اینکه آن علم، علت برای جعل حکم دیگر نسبت به مكلف باشد می توانیم بگوییم که شاید محل اشکال باشد چون وقتی که علم مكلف از آن جعل در مقام خطاب، کاشف است که در مقام خطاب آن جعل به مكلف تعلق می گیرد و در مقام تنبّه آن جعل به مكلف تعلق می گیرد والا اگر شخص خواب هم باشد خب جعل جای خودش را دارد، اگر میّت هم باشد خب جعل جای خودش را دارد، به مرده و زنده مكلف کاری ندارد، به خواب و بیدار

مكلف كاری ندارد، تعلق حكم به آن مكلف در مقام فعلیت، در اینجا می‌توانیم بگوییم كه علم در سلسله این علل قرار گرفته است. آن وقت تنجّز مجدد براساس آن حكم واحد در اینجا دیگر معنا ندارد. این دیگر معنا ندارد كه وقتی وجوب احتراز از نجس متنجّز شد، دوباره وجوب احتراز از همان شیء با نجاست ثانیه متنجّز بشود، باز وجوب احتراز به واسطه نجاست دیگر دوباره تنجّز پیدا بكند كه آن دیگر معنا ندارد كه دوباره آن احتراز بر آن تعلق بگیرد. این نکته را می‌خواستم در تتمه بحث گذشته بگویم كه احساس كردم در عبارات خلط شد ولی اگر نوع حكم در اینجا مختلف باشد ...

فرض كنید كه بنا بر قول به نجاست كافر ما كافر را نجس بدانیم یا من باب مثال آن لعب [آب دهان] كلب باشد یا ثور خنزیر باشد كه اینها همه متنجّس است، در این موارد كه نجاسات متنوع شده است ما می‌توانیم بگوییم كه در اینجا احكام متمایله نیست بلکه هر حكمی برای نوع خودش است و اختصاص به خودش را دارد و ممكن است مصداق واحد در

اینجا برای احکام مختلفه قرار بگیرد. این تتمه بحثمان بود.

ملاک عمل به مرجح مخالفت با عامه

تلمیذ: ... این حکم به **خذ بمخالفها** که داریم ...

استاد: آن در صورتی است که تعارض باشد و ما

وجه جمع نداشته باشیم بعد از تمام آن وجوه

مرجح در آخر می‌رسد **خذ بمخالفها**؛^۱ این آخر

قضیه است ولی اینها آمده‌اند اول قضیه گذاشته‌اند

در حالی که نمی‌شود گذاشت. باید این مسئله را در

آخر ملاحظه کرد.

تلمیذ: اینها کار امام معصوم علیه‌السلام و

مخالفت با عامه را به عنوان یک موضوع مطرح

کرده‌اند یا نه من باب مثال؟!

استاد: نه به عنوان کشف است.

تلمیذ: یعنی شیعه هم باشد حرکتش براساس

اصول صحیح نباشد مخالفتش لازم است.

استاد: بله، فرق نمی‌کند.

تلمیذ: پس این نمی‌شود به عنوان یک اصل مقدّم

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۵.

باشد بر... .

استاد: نه خیر، صحیح نیست. الآن یکی از کارهایی را که اینها انجام می دهند این است که صلوات را در اوقات خودش می خوانند، در همین الآن افراد بسیاری از اهل علم ما هستند که اصلاً این را حرام می دانند یعنی این مسئله ای که ما آن قدر روایت راجع به آن داریم^۱ حرام می دانند!

مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه می گفتند که ما یک زمانی در ماه رمضان نماز ظهر را می خواندیم و بعد صحبت می کردیم و بعد منبری منبر می رفت و وقتی که از منبر پایین می آمد نماز عصر را می خواندیم. می گفتند که یک روز ما حضرت عبدالعظیم مشرف شدیم شیخی پیش ما آمد، گفت: سلام علیکم. گفت: بنده فلانی هستم ما نمی شناختیمش، گفت که شنیده ام شما نماز عصر را از اول وقت تأخیر می اندازید! ایشان فرمودند که بله، گفت که آقا این بدعت است! ایشان فرمودند که شما

^۱. سنن ابی داود، ج ۱، باب فی المحافظة علی وقت الصلوات، ص ۱۰۵، ح ۴۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ابواب المواقیف، باب ۱۳، ص ۱۲۳، ح ۱۰.

سواد فارسی دارید؟! گفت که آقا اختیار دارید،
فرمودند که جامع عباسی را مطالعه بفرمایید، ببینید
چطور ایشان در آنجا این مسئله را بیان کرده است!
سنت را بدعت می‌دانند! چقدر تغییر پیدا شده است!
اعتراض عامه به ما در این زمینه وارد است و عامه
کارشان درست است، حالا ما بگوییم که **خلافاً**
للعامة عمل کنیم؟! نه خیر، پس از ظهر مقدم کنیم،
عصر را اول بخوانیم!! این فهم غلط است.

تلمیذ: می‌شود گفت که ائمه علیهم‌السّلام مبین
احکام بودند، در زمان امام صادق علیه‌السّلام که این
مسئله پیش آمد و از حضرت سؤال می‌کردند، ائمه
بیان آن حکم را می‌کردند که پیامبر آورده بود نه اینکه
یک مؤسس باشند و حکم جدید بیاورند.
استاد: بله.

اللهم صل علی محمد و آل محمد